

شمع‌های فروزان تاریخ

نویسنده:
عبدالله حیدری

شناسنامه کتاب

اسم کتاب: شمع‌های فروزان تاریخ

نویسنده: عبدالله حیدری

چاپ اول: تابستان ۱۳۷۷ هـ ش

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

ناشر: انتشارات نور

فهرست مطالب

شماره	عنوان	صفحه
۱	تقدیم	۴
۲	پیشگفتار	۵
۳	ارزش شهادت	۶
۴	حرام ابن ملحام <small>رضی الله عنه</small>	۷
۵	بنان طنطاوی (رحمها الله)	۸
۶	خیب ابن عدی <small>رضی الله عنه</small>	۹
۷	خواهری از شام (رحمها الله)	۱۰
۸	عمیر ابن حمام <small>رضی الله عنه</small>	۱۱
۹	خواهری از فلسطین (رحمها الله)	۱۲
۱۰	ام حارثه <small>رضی الله عنها</small>	۱۳
۱۱	خنساء <small>رضی الله عنها</small>	۱۵
۱۲	عاصم ابن ثابت <small>رضی الله عنه</small>	۱۶
۱۳	عمیر ابن ابی وقاص <small>رضی الله عنه</small>	۱۷
۱۴	ام خلاد <small>رضی الله عنها</small>	۱۸
۱۵	سرباز گم نام <small>رضی الله عنه</small>	۱۹

تقدیم:

این اثر ناچیز را به روح پاک برادر شهیدم مولوی عبدالوهاب خوافی تقدیم می دارم. به امید آنکه خون پاکشان جوانان مظلوم و ستمدیده کشورم را به مسؤلیتهای اسلامی شان متوجه گرداند و خداوند این اثر ناچیز را در این راستا مثمر ثمر گردانیده و مورد پذیرش قرار دهد.

روحشان شاد، یادشان گرامی و راهشان پررهور باد.

عبدالله حیدری

بهار دهم شهریور ماه ۱۳۷۷ شمسی

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

الحمد لله وحده والصلاة على من لا نبي بعده.

و بعد: دیر زمانی بود که ملت ما از بلندترین قله‌های شامخ عزت و شرف به پستترین گودالهای ذلت و رسوایی تنازل کرده و راه تکامل و رسیدن آنرا کاملاً از دست داده بود. و هر چه میکوشید که چگونه باید آن مجد و بزرگی اش را در یابد و بار دیگر حاکمیت و برتری اسلام را بر بیگانگان ثابت کند باز هم خودش را عاجز میدانست، و نمی توانست که علتش را در یابد. تا بالاخره چنین دریافت که علت همه این نابسامانی ها بنابر فرموده ربی عالم بشریت و قهرمان نبرد آفرین میدانهای جهاد و مبارزه (حضرت محمد ﷺ) دو چیز بوده است: (حب الدنيا و كراهية الموت) بدینا و لذتهایش عشق ورزیدن و از مرگ و مردن ترسیدن. پس تو ای مبارز هدفمند و آزادیخواه که بخاطر دفاع از مکتب مقدس و ارمان گرامی‌ات در راه جهاد و مبارزه قدم گذاشته‌ای، بیا و این درس را از پیشگامان تاریخ و سپهسالاران این قافله بیاموز و باور کن که رمز آزادی و نجات مستضعفین و مظلومین و رها کردن ملت‌های در بند اسارت از قید زنجیرهای طواغیت و مستبدین زمان و سرانجام حاصل کردن رضای الهی جز با خون حمزه‌ها، عمیره‌ها و قربانی مادرانی چون نسیبه‌ها و خنساها و ام‌خلادها ممکن نیست.

تذکر:

رساله مذکور مفهوم آزاد یک سخنرانی‌ای از شیخ احمد قطان کویتی است که از نوارش پیاده و ترجمه شده است، و بنده با جدیت کامل به ارزش این رساله کوچک سفارش میکنم. به امید اینکه گامی در راه پیشبرد دعوت اسلامی برداشته باشیم و خداوند آنرا در میزان حسناتمان حساب کند. آمین

عبدالله حیدری

۱۵ آذرماه ۶۶

ارزش شهادت

إن الحمد لله، نحمده ونستعينه ونستغفره ونؤمن به ونتوكل عليه ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل الله فلا هادي له ونشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، ونشهد أن محمداً عبده ورسوله. و بعد: فقد قال الحكيم في كتابه الكريم: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمُوتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ (البقرة: ۱۵۴).

یعنی: ستایش ویژه پروردگار است پس او را سپاس می‌گوییم و از او استعانت می‌جوئیم و از او آموزش می‌طلبیم، و ایمان و توکل ما نیز بر اوست، و از شر نفسها و اعمال بد خود به او پناه می‌جوئیم، کسی را که خدا هدایت کند قدرتی نیست که او را گمراه گرداند و کسی را که خدا گمراه کند قدرتی نیست که او را هدایت نماید، گواهی می‌دهیم بر اینکه کار ساز و مشکل‌گشایی جز خدای واحد و لاشریک نیست و گواهی می‌دهیم بر اینکه محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست.

بعد از حمد و ثنا: خداوند بزرگ در قرآن کریم میفرماید:

«آنانیرا که در راه خدا کشته شده اند مرده مگوئید زیرا آنها زنده اند، اما شما از حقیقت زندگی

آنان بی‌خبرید.»

رسول خدا ﷺ فرمودند: «لِلشَّهِيدِ عِنْدَ اللَّهِ سِتُّ حِصَالٍ:

- ۱- يُعْفَرُ لَهُ فِي أَوَّلِ دَفْعَةٍ.
- ۲- وَيَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ.
- ۳- وَيُجَارُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ.
- ۴- وَيَأْمَنُ مِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ.
- ۵- وَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ تَاجُ الْوَقَارِ الْيَاقُوتَةُ مِنْهَا خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا.
- ۶- وَيَزُوجُ اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ زَوْجَةً مِنَ الْحُورِ الْعِينِ.
- ۷- وَيُشَفَّعُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَقَارِبِهِ». (رواه الترمذی و ابن ماجه)

«برای شهید در نزد پروردگارش شش نعمت و در روایتی دیگر آمده که هفت نعمت است:

اول: اینکه با اولین قطره خونی که از او بر زمین می‌چکد همه گناهایش بخشیده می‌شود.

دوم: جایی را که در جنت برایش درست کرده شده می‌بیند.

سوم: از عذاب قبر نجات می‌یابد.

چهارم: از دهشت روز حشر در امان می‌ماند.

پنجم: تاجی بر سرش گذاشته می‌شود که هر دانه یاقوت آن از تمام دنیا و نعمت‌ها و لذت‌هایش

بهتر است.

ششم: هفتاد و دو تا از حوره‌های بزرگ چشم جنت به ازدواج او در آورده می‌شود.

هفتم: سفارش و شفاعتش در باره هفتاد نفر از خویشاوندانش (البته خویشاوندان مسلمانش) پذیرفته میشود.

پس شهادت در راه خدا ﷺ آخرین آروزی ماست، و این همان عملی است که پاداش آن هرگز قطع نخواهد شد.

از خداوند یکتا آرزومندیم که ما را از نعمت شهادت محروم نگرداند. خداوند ﷺ از آغاز تاریخ تا به امروز نابغه‌ها و نمونه‌هایی برای نهضت‌های اسلامی و دعوتگران راه خدا برانگیخته است، این نمونه‌ها شیر مردان و شیر زنانی هستند که از دادن هیچگونه قربانی در راه خدا ﷺ دریغ نکرده اند. ثبات و استقامت مداومشان در مقابل دژخیمان و جهانخواران تاریخ این واقیعت را بخوبی روشن می‌کند.

آنها مقاومت و پایداری کردند تا به همهء جهانیان بفهمانند که یگانه مکتبی که ارزش دارد تا برای حاکمیتش در زمین قربانی و خون داده شود همانا مکتب اسلام است که از سوی خداوند قانون‌گذار، سازماندهی می‌شود، نه مکتب‌های ساخته شده دست بشر، حال با هم بسراغ یکی از این نابغه‌ها می‌رویم تا ببینیم که ارزشمندی اسلام را چگونه بررسی میکند و تا چه حد برای قربانی داده آماده می‌شود.

حرام ابن ملحام ﷺ

هنگامیکه کفار حرام بن ملحام ﷺ را محاصره می‌کنند، یکی از ایشان بسویش میدود و با سر نیزه‌ای که بدست دارد چنان بفرقش می‌کوبد که خون از آن فواره می‌کند، حرام که خونش را به چشم سر مشاهده می‌کند دستش را بخون رنگین کرده و بصورتش می‌مالد و در حالیکه سرش را بسوی آسمان بلند کرده می‌گوید: «فُزْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ» به پروردگار کعبه قسم که کامیاب شدم، کافری که او را زخمی کرده بود با تعجب می‌گوید: عجیب است من که جز این ندیدم که با نیزه بر سرش کوبیدم آیا این هم کامیابی است؟

آری کامیابی است، این هم کامیابی است. پس از مدتی که شخص کافر مسلمان می‌شود و با خواندن قرآن و احادیث پیامبر ﷺ تعالیم نجات بخش اسلام را می‌آموزد و معنای شهادت و زخمی شدن در راه خدا را درک می‌کند و بدرجات عالی بهشت جاویدان متیقن می‌شود اعلان می‌کند که:

«ألا إنها الفوز المبين وصدق الرجل يوم أن قال: فزت بها ورب الكعبة».

ای مردم، آگاه باشید که براستی شهادت و جراحت در راه خدا کامیابی آشکار است و راست می‌گفت آن شیر مرد قهرمان، روزی که به خون غلطید و ندا می‌کرد که « فزت بها ورب الكعبة» قسم

به پروردگار کعبه که رستگار شدم. آری، این نوع جدیدی از رستگاری است مردم به مال دنیا خوشحال می‌شوند، به لذتها و نعمت‌های دنیا خوشحال می‌شوند، این نابغه‌های تاریخ و عاشقان راه خدا ﷺ بفضل و رحمت خدا ﷻ خوشحال می‌شوند، به کشته شدن در راه خدا ﷻ خوشحال می‌شوند، و این را رستگاری دائمی و ابدی می‌دانند.

بنان طنطوی (رحمها الله)

باز نگاهی دیگر بتاريخ پر افتخار اسلام بیفکنیم، چنانکه مثالی برای برادران بیان کردیم مثالی نیز برای خواهران بیاوریم، خواهر مجاهد ما بنان طنطوی با همسرش استاد عصام عطار بخاطر مسلمانی و عقیده سلیم شان از خانه و کاشانه خود تبعید شدند. تبعید بسرزمین غرب، تبعید بسرزمین آن دشمنان دیرینه اسلام و مسلمین، یعنی به آلمان، اما شیاطین کفر و الحاد به تبعید اکتفا نمی‌کنند و می‌آیند و آن مجاهد راه خدا را ناجوانمردانه بقتل می‌رسانند و گمان می‌کنند که کشتن یک دعوت گر سقوط و زوال دعوت است، غافل از اینکه کشتن هر دعوت گر تحول جدیدی در مسیر دعوت اسلامی بوجود می‌آورد و کشتن یک مجاهد جز زندگی دایمی چیز دیگری نیست، و کلمات و جملاتی را که شهید با خویش نوشته است در دل‌های پیروان و همسنگران‌ش نقش می‌بندد.

بنان هنگامیکه شوهرش برای کار از خانه بیرون می‌رود کوردلان کفر و الحاد در حالیکه سلاح بردوش دارند درب حیاطش را می‌کوبند بنان از پشت در صدا می‌کند که کیست؟ جواب میدهند ما مأمورین تلفنیم آمده ایم تلفون خانه شما را درست کنیم بنان با عجله به خانه می‌رود و بر می‌گردد و میگوید که تلفن ما درست است احتیاج به ترمیم ندارد، بهر حال در را بروی شان باز نمی‌کند با وحشیگری تمام همسایه اش را با تهدید سلاح از خانه بیرون کرده و مجبورش می‌کنند تا درب منزل بنان را به اسم خودش برای شان باز کند و خود شان پشت دیوار پنهان می‌شوند.

زن همسایه اش در را می‌کوبد بنان از پشت در می‌پرسد: کیست؟

همین که در باز میشود وحشی صفتان جنگلی بداخل حمله می‌برند و بنان را زیر شلیک تیر میگیرند.

بچه‌های مظلومش که مادر را بخون افتاده می‌دیدند. بدورش جیغ و داد می‌کشیدند.

شوهرش از کار بر می‌گردد و چون می‌بیند که همسرش بدست جلادان وحشی و درنده مزدور به چنین حالتی گرفتار شده، کوچکترین تاثیری هم برایش رخ نمیدهد، و به حساب تحصیل رضای خدا می‌گذارد.

آری! بنان خانه زندگی اش را ترک گفته و هجرت کرده بود چون آگاهانه در راه دعوت قدم گذاشته بود تلخی‌های راه دعوت خسته اش نمی‌کرد.

برای همین است که تکالیف دختر، و شوهر تکالیف همسرش را در راه خدا حساب می‌کند، بیاد دارم روزی را که پدرش چون کوه استواری که هرگز تکان نمی‌خورد ایستاده بود و سخن میگفت چه سخنان تابناک و حماسه آوری، سخنانش را چنین آغاز کرد:

دخترم را به پیشگاه پروردگارم تقدیم کردم و تا زمانیکه دین و دعوتم بسلامتی پیش رود تحمل هر مصیبتی برایم سهل است و تازمانی که رنجها و تکالیفم بخاطر اسلام و قرآن باشد از هیچگونه درد و رنجی باک ندارم.

خبیب ابن عدی رضی الله عنه

نگاهی دیگر به قرن اول، به خبیب ابن عدی رضی الله عنه آن معلم اسلام و صحابه قهرمان هنگامیکه برای تعلیم قرآن و تربیت اسلامی از خانه اش بیرون می‌رود تا بمردم درس عقیده و قرآن بیاموزد کفار او را اسیر گرفته و برای اعدام به مکه می‌برند، مردم مکه برای تماشا در صحنه شهادتش جمع می‌شوند.

این ستمگران با کینه و حسدی که از جنگ بدر با مسلمانان داشتند حتی زنان و کودکان را هم جمع کرده بودند، همه باهم آماده بودند تا هر کدام تکه گوشتی از جنازه اش گرفته و بیماری کینه و حسد شانرا با آن معالجه کنند.

آری! جلادان و ستمگران کافر دایم چنین اند و تا قلب مؤمنان را با شمشیر و نیزه شان پاره پاره نکنند هرگز خشم و غضب شان فرو نمی‌نشیند، و سپس چوبه دار را نصب کردند بنا به تقاضایی که کرده بود اجازه دادند تا دو رکعت نماز بخواند با اطمینان کامل دو رکعت نماز ادا کرد و رو به آنها کرد و گفت: قسم بخدا اگر خوف این نمی بود که شما مرا متهم به ترس از مرگ کنید نمازم را طولانی تر می‌گرفتم.

با ختم این گفته به چوبه دار بالایش کردند.

حال بین که مکر و نیرنگ کافران ستمگر تا به کجا ادامه دارد:

میگویند: آیا راضی هستی که محمد صلی الله علیه و آله بجای تو به دار آویخته شود و تو سالم پیش خانواده و فرزندان برگردی؟ بشنو که این فرزند تربیت یافته در دامن اسلام چگونه جواب میدهد: «بخدا قسم هرگز راضی نیستم که حتی خاری هم به پای پیامبر صلی الله علیه و آله بخلد و من سالم بخانه ام برگردم. هرگز.»

و دعا کرد که خدایا، این دشمنان دینت را سرنگون کن، همه از ترس این که مبادا عذابی نازل شود به زمین افتادند اما وقتی که دیدند عذاب نازل نشد خداوند آنها را مهلت داد بار دیگر با چاقوها و نیزه‌هایشان به آن حمله بردند و گوشتش را بریدن گرفتند خون ریختن گرفت، و او فریاد می‌کشید، فریادی که به گوش هر سنگ و چوبی طنین افکنده بود فریادش را همین جملات تشکیل میداد:

لست أبالی حین أقتل مسلماً علی ای جنب کان فی الله مصرعی

وذلك في ذات الإله وإن يشأ يبارك على أوصال شلو ممزعي

باک ندارم از مردن ما دامی که مسلمان کشته می شوم. و چون در راه خدا هستم بهر پهلوانی که باشم باک نیست، و همه این کارها بقدرت خداست، اگر بخواهد برکت می اندازد بر بندهای گوشت ریزه ریزه ام.

و خوش بختانه دعای خیب قبول شد و نامش تا روز قیامت در تاریخ در ردیف قربانیان راه خدا ثبت گردید.

آری! خیب ابن عدی خود به تنهایی یک امت بود و خود پیشوایی شد برای همه داعیان راه خدا ﷺ تا امروز، که هر کدام از پیروانش را به پای دار برده می شود خنده کنان از مرگ اسقبال می کند و رمز پیروزی خیب را بر زبان دارد که (لست أبالی حين أقتل مسلماً = علی ای جنب کان فی الله مصرعی) مرگش زندگی بود و زندگی اش برای دعوت.

بله! این دعوت خدا است، و دعوت خدا به مردن یک دعوتگر نمی میرد، و به فلج شدن یک داعی فلج نمی شود، داعی می رود ولی دعوت باقی می ماند. پیامبر ﷺ می میرد و دعوت باقی می ماند.

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (آل عمران: ۱۴۴)

«و محمد ﷺ فرستاده ای بیش نیست، و پیامبرانی پیش از او نیز گذشتند، آیا اگر پیامبر بمیرد یا کشته شود شما از دین تان بر می گردید و اگر کسی برگردد بخدا هیچ ضرری نمی رساند و بزودی خداوند پاداش خواهد داد سپاسگذاران را.»

خواهری از شام

به قرن بیستم نظری می اندازیم، این بار از خواهری سخن می گوئیم، خواهری از شام، هنگامی که مزدوران جلاد بخانه اش هجوم می آورند و بر او آتش می گشایند و شوهر و پدر و برادرش را به گلوله می بندند سلاح شوهرش را می گیرد و بسوی دشمنان خدا آتش می گشاید دو تا را هلاک می کند و سومی راه فرار در پیش می گیرد.

همسایه اش او را به بیمارستان می رساند تا که از خون ریزی شدیدش جلوگیری نماید پلیسان جلاد با نوکران جاسوس شان جایش را در بیمارستان پیدا می کنند. او در حالیکه برای معالجه بر تخت خوابیده است محاصره اش می کنند دکتر و پرستار را از او دور می کنند سپس جلاد بزرگ شان پیش می آید چاقو را از جیبش بیرون آورده و شکم او را پاره می کند در حالیکه با چشمان مظلومانه اش خیره مین گرد جنینش را روی دستانش می بیند او اشتباه نکرده است، جگر گوشه خودش را می بیند که با زور کارد از شکمش بیرون کرده اند، و الآن پیش چشمش، دست و پا می زند. با بی رحمی کامل

چنینش را به زباله دان می اندازند در حالیکه همه با هم می خندیدند جلاد بزرگشان گفت: این از فرزندان اخوان الشیاطین است، اگر بزرگ شود ما را خواهد کشت بهتر است که الآن نا بود شود. شیر زن این همه جنایت و بی رحمی را تحمل کرد حال اینکه ممکن بود همان گونه که بیشتر سردمداران و قدرت مندان مسلمان با وجود ارتش و نیروی خود با دشمنان شرق و غرب سازش کردند، سازش کند اما صبر و تحمل کرد، صبر کرد تا روز قیامت با شکم پاره و فرزند ناقصش خدا را ملاقات کند تا پروردگارش درجات بلند و نعمت های بیکرانیش را به او ارزانی فرماید و قبل از آن خداوند ندایش می کند که ای قربانی راه من، مطمئن باش که کامیابی و پیروزی در لوح محفوظ ثبت شده است اگر چه بعد از مدت زمانی باشد، و الآن پیروزی نزدیک است، روزیکه اسرار دلها آشکار شود و روزیکه مجرمان را با روهایشان بطرف دوزخ کشیده شود هیچ ناصر و مددگاری نخواهد بود که آنها را از عذاب خدا نجات دهد.

خواهران و برادرانم! مسلم است که قربانی دادن در راه خدا مهم است و هر دعوت و هر انقلابی که بدون قربانی باشد سست و بی ارزش است، و هر گز به پیروزی نخواهد رسید.

عمیر ابن حمام رضی الله عنه

کمی به عقب بر می گردیم، به قرن اول نگاهی به خیر القرون می افکنیم، بهترین قرنها، عمیر بن حمام در غزوه بدر، پیامبر میگوید: کسی که امروز با مشرکان بجنگد. در حالیکه جنگ با کافر را ثواب بداند و در مقابلش صبر کند سپس کشته شود خداوند جَلَّ جَلَلُهُ در جنت داخلش می کند، بشتابید به سوی جنتی که پهنای آن چون پهنای آسمان و زمین است. عمیر با تعجب می گوید: به! ای پیامبر، آیا اگر من هم با مشرکان بجنگم و کشته شوم پروردگارم مرا در جنت داخل می کند؟

پیامبر ﷺ فرمود: بله، تو هم اگر با دشمنان خدا بجنگی و کشته شوی خداوند ترا در جنت داخل می کند. عمیر چند دانه خرمایی که بدست دارد می اندازد و می گوید: اگر صبر کنم تا ترا بخورم دیر خواهد شد سپس شمشیرش را میکشد و شتابان بسوی دشمن می رود زمزمه کنان خود را بدشمن می رساند. قبل از آنکه در صف جنگ داخل شود این جملات را از خود بیادگار می گذارد.

رکباً إلی الله بغیر زاد إلا التقی و طلب المعاد

والصبر فی الله علی الجهاد وکل زاد عرضته النفاذ

إلا التقی والبر والرشاد

هر کوچ کردنی بسوی خدا بدون توشه تلقی می شود، مگر صاحب تقوی و طالب آخرت و صبر کننده بر جهاد در راه خدا. و هر توشه ای نابود شونده و فاسد است مگر تقوی و نیکی و ارشاد کردن مردم بکارهای خیر.

و سپس در صف داخل می‌شود و با شمشیر برهنه اش گردن‌های زیادی را قلم می‌کند و در نتیجه جامهء سرخ شهادت را می‌پوشد. او شهید می‌شود و به آرزویش نایل می‌گردد، آرزویی که خوردن یک خرما برای رسیدن به آن او را رنج می‌داد. خوردن یکدانه خرما خیلی برایش زمانی طولانی تلقی می‌شد. اما نفس‌های ظالم ما چه آرزوهای خامی را بما نوید می‌دهد چگونه ما را اسیر قید و بندگی می‌سازد و چه رتبه‌ها و منصب‌هایی را بما وعده می‌دهد. بله، نفس اماره انسان را خاموش نمی‌گذارد، آنقدر آرزوهای خامش را رنگ و زینت می‌دهد که انسان را در وجود خودش مغرور می‌سازد، غرور و تکبرش بجایی می‌رسد که در نتیجه او را از بزرگترین اهداف زندگی اش باز می‌دارد، قیامت را که در حقیقت تحقیرکننده همه آرزوهای دنیایی است از یاد می‌برد و سرانجام طوفان اجل به سراغش می‌رسد و بدون اینکه توشه‌ای در بغل داشته باشد او را به گودال عمیق و ترس‌ناک، وسلول تنگ و تاریک قبر بدست مأمورین الهی می‌سپارد، جایی که هیچ چیزی جز اعمال صالح، سازگار وجود انسان نخواهد بود و جز اعمال نیک هر چیز دیگر، دشمن بی چون و چرای انسان خواهد گردید.

خواهری از فلسطین

به گوشهء دیگری از تاریخ نظری بیفکنیم، به همین قرن، قرن بیستمی که ما در آن زندگی می‌کنیم، این بار از خواهری سخن می‌گوئیم، خواهری فلسطینی، خواهری که نمونه‌ای برای خواهران دعوتگرش قرار گرفته است، فراموش نکنید از همان فلسطینی سخن می‌گوئیم که چهل سال است در زیر اشغال صهیونیست جهانخوار بسر می‌برد، ملتش دوباره بخون سیل آسای خود غرق می‌شود، یک بار بدست مسلمین ظالم و ستمگر، و بار دیگر بدست نوکران استعمار، یعنی همان مسیحیان ترسو، یهودیان کینه‌جویی که دشمنی دیرینه شان با اسلام و مسلمین توأم با کینه و حسد شان نمایانگر بی‌رحمی و استبداد شان در طول تاریخ است.

آری! قربانیها ادامه دارد، خونها فواره می‌کند، به عفت‌ها تجاوز میشود، آبروها ریخته می‌شود، و سرزمین‌های مقدس اشغال می‌گردد، اما مردانی که بتوانند در مقابل این همه ظلم و جنایت پیا خیزند کمتر دیده می‌شوند.

مردانی که بتوانند با مشتهای آهنین شان بر دهان این نامرادن دوران بکوبند و آنان را به زباله‌دان تاریخ سرنگون کنند، کم دیده می‌شوند، مردانی که باید برای انتقام خون پاک شهدا، و برای تسلی بخشیدن به آن دل‌های پاره پاره مجروحین و کودکان، و برای مرهم گذاشتن به زخمهای آن پدران و مادران داغ‌دیده، حرکت کنند وریشهء ظلم و بی‌عدالتی را از بیخ و بن بر کنند در خواب غفلت فرو رفته اند!!

ای مردان خانه نشین و زیبا پرست! تاریخ نیاکان تان را بیاد آورید که چه کردند و چگونه نام شان در سرلوحه تاریخ به ثبت رسید. آنها ننگ می پنداشتند که در زیر سلطه اجانب زندگی کنند. و عیب می دانستند که فرمانروایشان کافر و ظالم باشد و به شعائر و مقدسات اسلامی شان توهین شود، این زندگی را پست ترین زندگی در حیات بشر تلقی می کردند، که جیره خوران و نوکران زور و تزویر با هر اسم و رسمی بر آنها حکمرانی کنند و به دین و ناموس شان تجاوز نمایند. آری! از خواهر فلسطینی سخن می گفتیم، یهود او را به اسارت گرفته و به زندان انداختند. دو ماهش در زندان سپری شد، در این دو ماه سخت ترین اعمال شاقه را بر او تحمیل کردند، همه را مردانه وار تحمل کرد. سگ های درنده زندان چیزی جز سازش از او نمی خواستند، ولی سازش نکرد در حالیکه می توانست چون مردان بی غیرت، تن به سازش دهد، مردانیکه در حقیقت مرد گفتن به آنها توهین به مردانگی است. زیرا که از مردانگی چیزی جز قیافه به ارث نبرده اند. به هر حال صبر کرد. در طول این دو ماه سخت ترین شکنجه ها و عذاب ها را تحمل کرد، سپس روحش بسوی پروردگارش پرواز کرد تا مژده جنت را استقبال کند، فاجعه المناکش که در حقیقت مژده پیروزی برایش بود همین امروز در روزنامه ها منتشر شد. او نمونه بود، نمونه ای برای همه مردانی که در انتظار چنین روزی نشسته اند، و درس عبرت برای زنها، زنهایی که خود را چون کالای بی ارزشی دانستند که از یک دست بدست دیگر منتقل شود، حال آنکه ارزش زن در اسلام بالاتر از آن است که کمونیست های بی وجدان خیال کرده بودند. آری، او به تنهایی عظمت و شوکت اسلام را در مقابل یهودیان کینه توز و ستمگر نمایان ساخت، بهر حال یک زن، زنی که در حقیقت، خدا چنین زنها را جزو مردان بشمار می آورد. ارزش این زن در اسلام و در نزد خدا ﷻ بالاتر از صدها مرد بی غیرت و بی وجدان است؛ خواهر فلسطینی چون کوهی استوار، موجی خروشان و طوفانی لایتناهی، در برابر خائنان تاریخ پیا ایستاد، طاقت و جرأتی که از ایمان سرشارش سرچشمه می گرفت، طاقتی که مستبدان زمان را به حیرت انداخت، و لشکر کفر الحادشان، در برابر این نیروی ایمانی بزانو در آمد تا که آخر چاره ای جز شهید کردنش نیافتند و بلکه همه خواهرانی که در زندانهای مصر، سوریه، فلسطین، لبنان و دیگر کشورهای بظاهر اسلامی بسر می برند آخرین ترحمی که به آنها میشود این است که عرصه زندگی را به آنها تنگ می گیرند فرزندان شان را از مدارس اخراج می کنند، شوهران شان را یا به زندان می اندازند و یا تبعید می کنند.

ام حارثه (رضی الله عنها)

باز هم به عقب بر می گردیم، به قرن اول: با کی، با ام حارثه، فرزندش شهید شد خدمت پیامبر ﷺ رسید و عرض کرد: ای پیامبر خدا، تو میدانی که فرزندم حارثه را چقدر دوست میدارم اگر دوزخی است مرا خبر ده تا برایش گریه کنم، اگر جنتی است باز هم میخوام بدانم فرمود: ای مادر حارثه! در

جنت است، اما این یک جنت نیست بلکه جنت‌های بی‌شمار است، و فرزندت حارثه به جنت الفردوس رسیده است. با شنیدن این مژده، تکبیر گویان حالت افسرده اش به سرور مبدل گشت و دانست که حارثه عروسی دارد، عروسی ای که حورهای جنتی به خلوتگاهش برده می‌شود، و دیگر متیقن شد که آتش شعله‌ور دوزخ به او نخواهد رسید و از خوشحالی چنان بخود می‌بالید که در پوست نمی‌گنجید. این است زندگی شهداء و وارثین شان، و این است ایمان مادری چون مادر حارثه که فرزندش را قربانی راه خدا کرده است.

نسیبه انصاری رضی الله عنهما

نگاهی دیگر بگذشته، به تاریخ نسیبه، نسیبه انصاری، فرزندش با مسیلمه کذاب دچار میشود، مسیلمه از او می‌پرسد که آیا به پیامبری ام ایمان داری؟ طبعاً جواب منفی است. سپس می‌پرسد: آیا به پیامبری محمد ایمان داری؟ می‌گوید: (صلی الله علیه و سلم). دست و پایش را قطع میکند خون از چهار طرفش جاری میشود! باز می‌پرسد: آیا به پیامبری ام ایمان داری می‌گوید: نمی‌شنوم، می‌پرسد: به پیامبری محمد ایمان داری می‌گوید: (صلی الله علیه و سلم)، این پیامبر دروغین دو چشمش را بیرون می‌آورد، زبانش را از بیخ می‌برد و جسمش را در آتش می‌اندازد.

بشنو، بشنو ای دعوتگر، ای مبارز راه قرآن، ای آمر به معروف و ای ناهی از منکر، ای جوانی که مبارزه ات ادامه دارد، با خیر باش که دعوت مشکل است، راه دعوت راه صعب العبوری است که از آن به آسانی نتوان عبور کرد. دعوتگران در طول تاریخ به مشکلاتی دشوارتر ازین رو برو شده اند حتی اینکه صمیمی‌ترین دوستان و مخلصان شان که پدر و مادر باشد سدی بس عظیم در راه دعوت واقع شده اند، بهر حال مادر حبیب با دو فرزند دیگرش عبدالله و وحشی انتقام حبیب را از مسیلمه کذاب می‌گیرد، هنگامیکه او را محاصره می‌کنند نسیبه مادر حبیب، نسیبه مادر همه مبارزان تاریخ، چنان ضربه محکمی بر تنش حواله می‌کند که تکه گوشتش چون پرنده تیزبال از جلو چشمانش به هوا پرواز می‌کند، عبدالله پیش می‌آید و ضربه دیگری به گردنش حواله می‌کند، و آخرین ضربه را وحشی با نیزه اش بر سینه او می‌کوبد، چنان می‌کوبد که بر دیوار می‌چسبد، این همان نیزه‌ای است که قبل از مسلمان شدنش با آن سید الشهداء را به شهادت رسانده، و چنانکه خودش میگفت: با این تیزه بهترین مردم را کشته بودم و الآن با همین نیزه بدترین مردم را کشتم، این نیکی ام در مقابل آن بدی ای که کرده بودم، حمزه رضی الله عنه سردار شهداء، عمومی پیامبر، شهیدی که پیامبر صلی الله علیه و سلم چندین بار بر آن جنازه می‌خواند. اما فراموش نکنید که اسلام یگانه مکتب انسان ساز جهان بشریت است که معلم آن قاتل عمویش را بخاطر اینکه در مکتبش داخل می‌شود می‌بخشد. ببینید که سیاست اسلام، عدالت اجتماعی، حلم و بردباری، عفو و درگذری اخلاق اسلامی را چگونه بما می‌آموزد، بهر صورت، نسیبه بنت کعب انصاری، همین

نسبیه مادر حبیب است که در زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه هنگامیکه جنگ با مرتدین شروع شده بود خدمت ابوبکر رسید و گفت: ترا بخدا سوگند مرا از جهاد در راه خدا باز مدار، ابوبکر رضی الله عنه گفت: شیر زنانی، چون تو هرگز باز داشته نمی شوند، و این همان مادری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به او وعده داده بود که در جنت با او خواهد بود، این امتیاز را زمانی گرفت که با پیامبر صلی الله علیه و آله در یک سنگر می جنگید، و از هر طرف از پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع میکرد، خود پیامبر صلی الله علیه و آله میفرماید: نسبیه طوری در چهار طرفم می جنگید که فکر می کردم غیر از او کسی دیگر در میدان جنگ وجود ندارد، همان نسبیه ای که در یکی از جنگها به فرماندهی خالد ابن ولید رضی الله عنه شرکت کرد، هنگامیکه دست راستش قطع می شود به چادرش می پیچاند، وقتی زن ها از او می پرسند که دستت کجاست؟ خجالت میکشد دستش را نشان دهد مبادا اینکه ریا شود، خبر به حضرت عمر رضی الله عنه میرسد. عمر رضی الله عنه مردم را جمع می کند و سخنرانی اش را به همین موضوع تخصیص میدهد و خطاب به زن ها می گوید: آیا شما زنی را مسخره می کنید که دستش پیش از خودش به جنت رفته است، وقتیکه این سخن را می شنود مژده پیروزی را بر خود تبریک می گوید. ای کاش امروز هم خواهران و برادران ما چنین بودند و درس اخلاص و ایمان، و عشق به جهاد، را از این مادر ارجمند می آموختند، اگر این کافی نیست آموزگار دیگری هم انتخاب کنیم.

خِساء رضی الله عنها

خِساء! ای خواهرم! بیا و مردمم را درس ایمان بیاموز. درس اخلاق و جهاد بیاموز، و حکایت کن که چگونه چهار فرزندان را با عشق سرشار به جهاد به پیشگاه پروردگارت تقدیم کردی، حکایت کن یا اجازه بده تا حکایت کنم، آن صبح دم که ندای جهاد در گوشها طنین افکنده بود و میدان جنگ در انتظار قربانیان مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله چشم گشوده بود، خِساء هر چهار فرزندش را بدورش می نشانند و میگوید: فرزندانم، بخدا سوگند که هرگز به پدرت خیانت نکرده ام، مطمئن باشید که همه تان فرزند پاک مادر هستید. فرزندانم! مبادا از میدان جنگ فرار نموده و دشمنان تانرا علیه خود تشویق کنید؟ ای فرزندانم! بشتابید بسوی جنت، جنتی که خدا برای تان وعده داده است، و کوشش کنید که در میدان جنگ جاهای مشکل تر را بگیرید، فرزندان حلالزاده باشیندن درس مادر از جا می پرند و عمیروار بسوی میدان جنگ می شتابند و هر کدام کوشش می کند تا شهادت را زودتر از دیگر استقبال کند خلاصه اینکه معرکه به پایان میرسد، لشکر اسلام پیروز می شود، کفر با شکست ناهنجاری رو برو می شود، لشکریان اسلام با اطمینان کامل بسوی مدینه سرازیر می شوند، زنها در انتظار شوهران، و مادرها در انتظار فرزندان نشان نشسته اند، خِساء نیز در همین انتظار بود تا گذارش قهرمانی های فرزندان را دریابد، که ناگهان فرماندهان لشکر، و لشکریان مسلمان، و حتی عده ای مجروح که با خونشان رنگین هستند همه با هم به استقبال خِساء می شتابند تا مژده شهادت چهار فرزندش را به او تقدیم کنند. یکی

پیش آمد و گفت: مادر! شهادت چهار فرزندت را بتو تبریک می گویم، خنساء دست بسوی آسمان بلند می کند و می گوید: سپاس بی پایان ذاتی را که با شهادت چهار فرزندم مرا شرافت بخشید، پروردگارا! از تو می خواهم که مرا با چهار فرزندم در بهشت جاویدانت یکجا کنی ولی یک قطره اشک هم از چشمش پائین نیامد. در صورتیکه وقتی برادرش صخر در حالت کفر کشته شد نه تنها در جاهلیت بلکه زمانی که به اسلام هم مشرف شده بود برایش گریه میکرد، کسی از او پرسید که چرا برای برادر کافرت گریه میکنی حال اینکه میدانی او کافر است و جایش دوزخ است؟ گفت: چون کافر است برایش گریه میکنم و تأسف میخورم! اگر مسلمان می بود گریه نمی کردم زیرا میدانستم که خداوند جایش را در بهترین طبقات جنت مشخص کرده است.

آری، خنساء در سایه قرآن زندگی میکرد و آیاتش را خوانده بود که خداوند ﷻ می فرماید:

﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾ (یونس: ۵۸) «بگو: (ای پیامبر، مسلمانها) باید بفضل و رحمت خداوند خوشحال باشند زیرا فضل و رحمت او بهتر است از آنچه آنها جمع می کنند». چه مال و منال باشد، چه رتبه و شهرت باشد، چه قدرت و لشکر، و چه بهترین نعمت های دنیا باشد، رحمت خداوند از همه آنها بهتر است، زیرا که دنیا به اندازه بال پشه ای هم در نزد خداوند ارزش ندارد.

عاصم ابن ثابت

باز هم جوانمرد و مبارز دیگری را ببینید که چگونه با قلبی سرشار از ایمان، به جهاد و مبارزه می پردازد، و عهدی که با خدا می کند خداوند وعده اش را بر او صادق می گرداند، او عاصم ابن ثابت است، هنگامیکه می شنود (سلافه) آن زن کینه جوئی که عاصم شوهر و برادر او را در جنگ بدر کشته بود قسم یاد کرده که در کاسه سرش شراب بنوشد می ایستد و دعا میکند:

ای ذاتی که اله و کارسازی جز تو نیست، تو را بذات خودت سوگند که بعد از شهادتم کفار به جسمم دست نرسانند، و چنین شد. هنگامیکه با خیب ﷻ بعد از قهرمانی های دل انگیزی در محاصره قرار می گیرد، و بالاخره بر اثر ضربه ای که به او می رسد بزمین می افتد و شهید می شود. وقتیکه سلافه این خبر را می شنود اعلان می کند که هر کس سر عاصم را برایم بیاورد. به اندازه وزنش برای او طلا خواهم داد، مردم شتابان به آن سو می دویدند و هر کس به نحوی می کوشید، کسانی که زودتر رسیدند و می خواستند سر عاصم را ببرند دیدند که ناگهان لشکر زنبوران به آنها حمله ورشد وقتی که خود را عاجز دیدند تصمیم گرفتند تا شب هنگام وقتی که زنبوران بخانه هایشان بر می گردند کارشانرا شروع کنند تا مغرب انتظار کشیدند لشکر خدا مسؤلشش پایان رسید، بله! زنبورها نیز لشکر خدایند و او برای نصرت دینش طوری که از پرندگان ابابیل کار گرفت همچنین میتواند برای وفا به وعده خود، و

حفاظت عاصم، از زنبورها نیز استفاده کند همانگونه که پیامبرش را با عنکبوت و کبوتر نصرت داد، می تواند با سیل خروشان نیز جسد بندهء صادقش را حفاظت کند و در جای امنی به خاک سپارد.

﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (الفتح: ۷) «و تمام لشکرهای آسمان و زمین در اختیار خداست». ﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾ (المدرثر: ۳۱) «و کسی جز پروردگارت تعداد لشکرهای او را نمی داند».

بهر حال، زنبورها مأموریت شان به پایان رسید، و بخانه های شان برگشتند ناگهان صدای فش فش سیل، دشمنان را به هراس انداخت، صدائی که گوشها را کر می کرد و زمین را در زیر پای شان می جنبانید، با شتاب و عجله تمام بالای تپه رفتند تا ببینند که چه چیز دیگری مانع کارشان می شود ناگاه دیدند که سیل مست و خروشان، سنگلاخ های بزرگ را با خود سرازیر کرده است و موجهایی که از تصادم سنگلاخ ها پیدا می شود خود را به ایشان نزدیکتر می کند، و کف های خاک آلودی که روی آب شنا میکند هر لحظه وحشت دیگری در دل های شان می افکند، بالاخره چاره ای جز فرار نیافتند و چنان هیتی در دل های شان افتاد که از جاذبه فراموش کردند. سیل هم وظیفه اش را انجام داد عاصم شهید را با خود به نقطه دیگری برد و در کناره ای دفنش کرد. اگر شنیده باشید: «دفین الله فی الأرض» «کسیکه خدا او را در زمین دفن کرده است» همین عاصم ابن ثابت است، چون او به پیمانش با خدا وفا کرد خدا نیز وعده اش را صادق گردانید.

عمیر ابن ابی وقاص

این بار با یکی دیگر از اولیای راستین خدا و شاگردان مکتب پیامبر صلی الله علیه وسلم آشنا می شویم. مبارزی صادق و مجاهد راستین در میدان جنگ. زد و خورد پایان می یابد غنیمت ها تقسیم می شود، سهمیه اش را جدا می کنند می پرسد: این چیست؟ می گویند: این حصه توست، می گوید: به خدا سوگند با پیامبر بخاطر غنیمت پیمان نبسته بودم، مال را بر می دارد و خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم حاضر می شود میگوید: ای پیامبر! بخدا سوگند با تو بخاطر این چیز بیعت نکرده بودم.

پیامبر ﷺ میگوید: برای چه بیعت کرده بودی؟ گفت: برای اینکه تیر هم به حلقومم بخورد و از پشت گردنم بیرون شود. پیامبر ﷺ فرمود: اگر با خدا صادق باشی خدا نیز با تو صادقانه معامله خواهد کرد. چند روزی بیش نگذشته بود که جنازه اش را بحضور پیامبر ﷺ آوردند پیامبر ﷺ پرسید: آیا این همان است؟ گفتند: بله، پیامبر فرمود: چون با خدا صادق بود خدا نیز با او صادقانه معامله کرد، سپس برایش دعا کرد و او را دفن کردند. هر کدام آنها آرزو می کرد که ای کاش بجای او در قبرش گذاشته می شد؛ و ما می گوئیم: ای کاش پروردگاران به ما نیز چنین ایمان و اخلاصی عطا کرده و عشق به جهاد و شهادت را در دل های مان زنده می کرد.

ای کاش ما نیز چون عمیر می بودیم. عمیر ابن ابی وقاص، عمیر خورد سال عمرش ۱۴ سال است جنگ، جنگ بدر است، شورا دائر می شود افراد جنگی مشخص میشود و بچه های کم سن و نابالغ به مدینه باز گردانیده می شود، نه به این خاطر که تعداد شان کافی بود بلکه ذخیره برای فتوحات بزرگی که در آینده خداوند نصیب مؤمنان خواهد کرد، زیرا این کودکان بزودی رهبران و پیشوایان آینده انقلاب محمدی ﷺ خواهند بود به همین سبب پیامبر بزرگوار اسلام این نونهالان آینده انقلاب را جدا می کند، اما عمیر ابن ابی وقاص آخر صف ها، پشت سر صحابه پنهان می شود، برادرش سعد ﷺ او را از پشت بر روی شانه اش بلند می کند و جلو پیامبر ﷺ می گذارد، و قتیکه پیامبر ﷺ سرا پایش را مینگرد یک موی صورتش نیست، جسمش نحیف، و قدش بقدری کوتاه که شمشیرش بزمین کشیده می شود، حکم میکند که او به مدینه باز گردانده شود، او قبل از آن، اشک از چشمش سرازیر می شود، پیامبر ﷺ پرسید: چرا گریه می کنی؟ برادرش گفت: بخدا قسم ای پیامبر! برادرم از مدینه خارج شده به جز شهادت هیچ آروزی دیگری نداشته است. خواهش می کنم که او را از شهادت محروم نکنی، پیامبر ﷺ چون عشق و علاقه او را به جهاد و شهادت بیش از حد ملاحظه می کند برایش اجازه می دهد تا در جهاد شرکت کند معرکه دائر می شود، و عمیر جوانمردانه می جنگد و ضربات کوبنده و محکمی بر دشمن وارد می کند و بالاخره استقبال کنان شهادت را به آغوش می کشد، و از اولین شهدای این صحنه بشمار می آید، او جنگید و شهید شد، اما نه بخاطر شهرت و جاه و رتبه، بلکه بخاطر خدا، بخاطر دین و قرآن، بخاطر غالب گردانیدن حق بر باطل، و به خاطر برافراشتن پرچم توحید بر قله های اورست و البرز و دماوند و هندوکش، هر قدمی که برداشت و هر لحظه ای که شمشیر زد نمایانگر عشق و علاقه سرشارش به حاکمیت قرآن و نابود کردن کفر و نفاق بود.

ام خلد (رضی الله عنها)

چه می شود که در پی آن ام خلد را هم بشناسیم؟ آیا قبلاً نیز نامش را شنیده بودید؟ او نیز مادر با وفا و مربی دیگری از افراد نهضت محمد ﷺ است، این همان ام خلدی است همانند خنساء چهار قربانی اش را یکبار به پیشگاه خدا تقدیم می کند، قهرمانان و مجاهدان راه حق به او نزدیک می شوند. نزدیک می شوند تا قبولیت چهار قربانی اش را به او تبریک گویند، یکی پیش می آید و می گوید، خواهر بزرگوارم، شهادت فرزندت را به تو تبریک عرض میکنم میگوید: إنا لله وإنا إليه راجعون. ما از خدائیم و بسوی خدا باز خواهیم گشت. اما از پیامبر ﷺ چه خبرداری؟ دیگری پیش می آید و می گوید: شهادت همسرت را بتو تبریک می گوئیم، گفت: إنا لله وإنا إليه راجعون. اما از پیامبر ﷺ چه خبر داری؟ درین هنگام پیامبر ﷺ خودش تشریف می آورد تا چشمش به پیامبر می افتد ندای سرورش

برمی‌خیزد: «کل مصیبة دونك جلل یا رسول الله!» ای پیامبر خدا، هر مصیبتی که غیر از تو باشد تحملش برایم آسان است.

آری! این محبتی است که با قلب پیامبر پیوند خورده است، و غیر از وجود پیامبر ﷺ نمی‌تواند زندگی کند، لذت زندگی به وجود پیامبر است، سعادت بوجود پیامبر است، راستگاری بوجود پیامبر است، و مادامی که محبت پیامبر در دلها پایدار باشد هر گونه غم و اندوهی به سرور و خوشحالی مبدل می‌شود، برای همین است که از دست دادن پدر و فرزند و برادر و شوهر در یک لحظه برای او آسان می‌نماید.

سربازی گم نام

سخنم را با یاد یکی دیگر از قهرمانان تاریخ پایان می‌دهم. سرباز گم نام، جوانی فداکار، و مبارزی بی باک، در غزوه یرموک، غزوه‌ای که رومیان با چهار صد هزار (۴۰۰،۰۰۰) جنگجوی شمشیر بدست با سلاحها و لباسهای مدرن جنگی در برابر مسلمانان، خیال پهلوانی داشتند، از یک طرف، این طوفان وحشترا همراه با احبار و رهبانسان که انجیلها را بر سر نیزه‌ها داشتند پیش می‌آمدند، و از طرف دیگر لشکریان مسلمان قدمهای پر ناز و غمزه و متکبرانه آنها را مراقبت می‌کردند.

صحنه گرم است، ابو عبیده رضی الله عنه و خالد ابن ولید رضی الله عنه بدور لشکر می‌گردند و به آنها درس ایمان و اخلاص و عشق به جهاد می‌آموزند، و چنین خطاب میکنند: ای مردم! بشتابید بسوی جنت و ثابت قدم باشید، بشتابید به نعمت‌های جاویدانی که در نزد خدا برایتان مهیا کرده شده، امروز روزی است که به حیات ابدی تان پیوندید، خود را آماده، و شمشیرهای تانرا برهنه کنید و دشمنان خدا را بکشید مبادا که از جنگ فرار کنید.

حضرت خالد رضی الله عنه بطرف زنهای می‌رود و خطاب میکند که: ای خواهران و مادرانم! سنگ و چوبه‌ایتان را آماده کنید، و هر کسی که از مجاهدین قصد فرار داشته باشد او را بکشید، در این فرصت زنهای صف می‌کشند و با سنگ و چوبه‌ایشان آماده می‌شوند و انتظار می‌کشند تا اگر کسی از پداران، و شوهران و فرزندانشان قصد فرار از جنگ را داشته باشد او را بکشند.

آری، سرباز گم نام، مجاهد قهرمان با هیکل ناشناس و غبار آلودش پیش می‌رود کسی او را نمی‌شناسد خود را به قلب لشکر می‌زند، و همین که با فرمانده دوم لشکر، ابو عبیده همدوش می‌شود با لهجه نرم و محبت آمیزی در گوشش چنین می‌گوید:

ای ابو عبیده، برای پیامبر ﷺ سفارشی نداری؟ ابو عبیده تعجب کنان می‌پرسد: چه فرمودی عزیزم؟ گفت: امروز آروز دارم اولین شهید این میدان باشم، اگر سفارشی داری بگو تا به پیامبر ﷺ برسانم،

ابوعبیده تبسم کنان گفت: سلامم را به پیامبر ﷺ برسان و بگو: آن چیزیکه خدا بما وعده داده بود (نصرت و پیروزی اسلام را) در یافتیم.

بهر حال، نبرد گرمی در میان سپاهیان کفر و اسلام در گرفت. و در نتیجه علاوه بر پیروزی اسلام و شکست کفر، سرباز گم نام، مجاهد ناشناس، و حامل پیغام ابو عبیده، به آروزش نایل گردید، و اولین شهید این میدان گردید؛ گر چه او در نزد همه لشکر ناشناس بنظر می آمد و اشکی نبود که بخاطر او سرا زیر شود، ولی این مهم نیست اینکه مردم او را بشناسد یا نه، ارزشی ندارد زیرا خداوند او را می شناسد، ملائکه در آسمان گواهی می دهند که او در بهترین طبقات جنت قرار دارد، و اعلی ترین درجات بهشت جاویدان را حاصل کرده است. درجاتی که به گواهی خود قرآن پاک فاصله هر کدام تا دیگری چون فاصله آسمانها تا زمین است، پس چه غم دارد، کسی که در بهشت جاویدان قدم می زند و چرا ناراضی باشد، کسی که خشنودی خدا را حاصل کرده است، دیگر این شهید از چه چیزی ناراحت باشد حال اینکه روحش در کالبد پرندگان سبز جنت جای گرفته و با مشعلهای فروزان به عرش الهی آویزان است، در هر جای جنت که آروز داشته باشد سیر میکند و از نعمتهای پر ارزش جنت لذت می برد، نعمتهایی که حدیث قدسی چنین توصیف شان میکند: «ما لا عین رأته ولا أذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر»، «خداوند برای بندگانش در جنت نعمتهایی مهیا کرده که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و حتی در قلب کسی خطور هم نکرده» نهرهای مختلف نوشیدنی و خوشگوار، قصر های طلائی، باغهای سبز و خرم، میوه های رنگارنگ و لذت بخش، سایه های سرد و ملایم، خدمتگذاران خوش قیافه و خوش اخلاق، حوره های بزرگ چشم و بلور گردن، و . . . و بزرگتر و یا ارزش تر از همه، دیدار و ملاقات، و خوشنودی خداوند، که آخرین آروزی هر مسلمانی است، بشتاب بسوی جنت، و آرمانت را فراموش مکن.

﴿فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ ۗ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾ (آل

عمران: ۱۸۵) «پس کسی که از آتش دوزخ دور نگه داشته شود و در جنت داخل کرده شود هر آئینه کامیاب است. و زندگانی دنیا با همه لذتها و نعمت هایش جز متاع بی ارزش و فریب دهنده برای انسان، چیز دیگری نیست».

ای لشکر جنت! گوارا باد بر شما بوی خوشگوار جنت، حاللتان باد نوشیدن های خنک و شیرین

جنت و . . .

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.